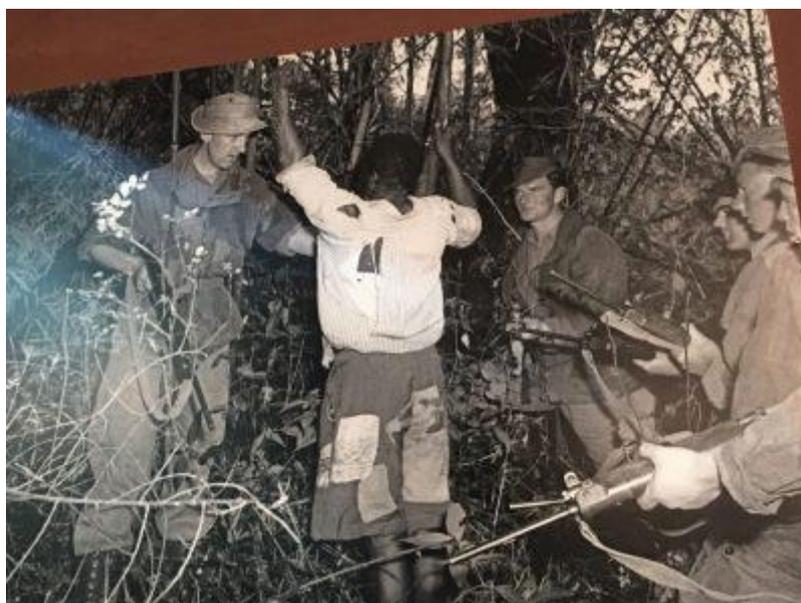


عارضه شناسی غرب ابتلا به اختلال شخصیتی سادیک

آندره ویچک

Par [Andre Vltchek](#)

مرکز پژوهشهای جهانی سازی، 12 مه 2018



فرهنگ غربی به روشنی بوالهوسی بیمارناکی را نسبت به قواعد و موازین، احساس گناه، فرمانبرداری و مجازات نشان می دهد.

اکنون کاملاً روشن است که جامعه غربی دارای کمترین آزادیها در جهان می باشد. در آمریکای شمالی و در اروپا، تقریباً همه تحت حراست دائمی هستند: مردم زیر چشمان جاسوسها رصد می شوند، اطلاعات شخصی آنان را دائماً ضبط می کنند و دوربین های حراستی بی هیچ تفکیکی به کار بسته می شود. زندگی از دیدگاه زمانی تنظیم و مدیریت می شود. هیچ مورد غافلگیرانه ای وجود ندارد و یا خیلی به ندرت.

می توانیم با هر کسی که بخواهیم همخوابگی کنیم (تا جائی که بر اساس «تشریفات مجاز» انجام گرفته باشد). همجنس گرایی و دو جنسیتی مجاز است. ولی تقریباً به همینجا خاتمه می یابد. غالباً دامنه « آزادی » تا همینجا گسترش می یابد.

هر شورشی را نه تنها به ناامیدی محکوم می کنند، بلکه با خشونت تمام سرکوب می کنند. برای کوچکترین خطائی کار افراد به زندان منتهی می شود. نتیجه اینکه تعداد زندانیان در ایالات متحده آمریکا نسبت به کل جمعیت بیشتر از همه کشورهای دیگر است، به استثناء جمهوری سیشل.

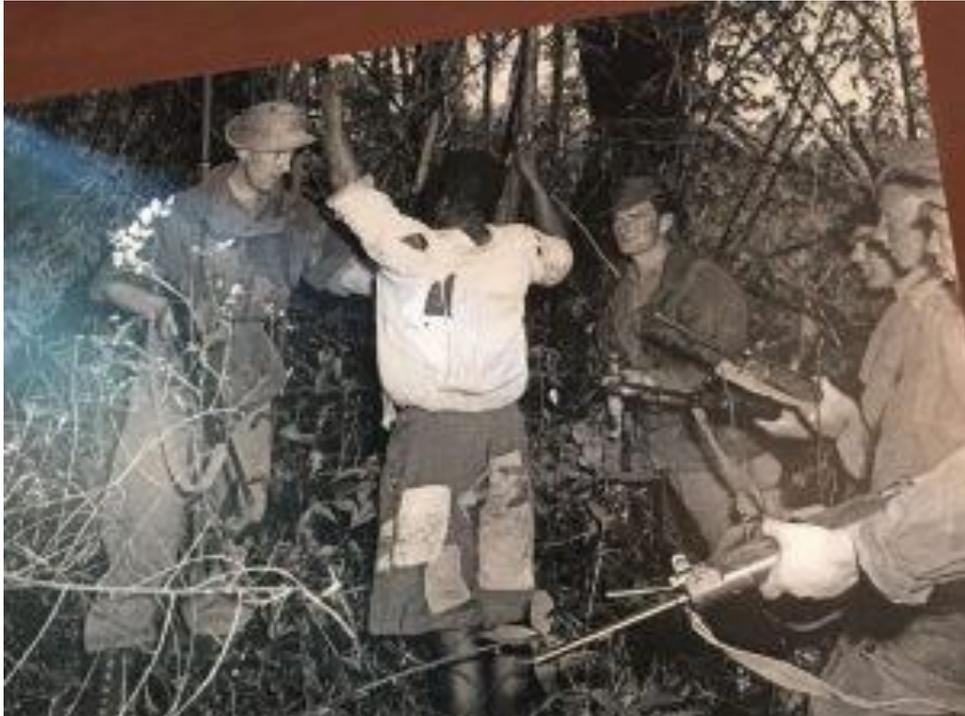
افزون بر این، در حال حاضر تقریباً همه گفتگوها، ولی به ویژه گفتگوهای مربوط به امور رسمی و دولتی زیر کنترل است، یعنی با آنچه در ایالات متحده «صحت سیاسی» (politically correct) می نامند.

ولی اجازه دهید در اینجا به موضوع فرهنگ ترس و مجازات باز گردیم.

اندکی به ستون مقالات روزنامه های غربی نگاه کنیم. برای نمونه نیویورک تایمز 12 آوریل 2018:

«این دفعه، مجازات سوریه خیلی سخت تر خواهد بود.»

ما به اندازه ای به انحرافات و تحریفات زبانی که امپراتوری به کار می برد عادت کرده ایم که به سختی می توانیم کج و کولگی و بیمارناکی آن را تشخیص دهیم. [جمله نیویورک تایمز در بالا] بیشتر شبیه تمایلات سادومازوشیستی و یا صورت الگوی آموزگار تند خوی بریتانیائی ست که خط کش را بالای دست شاگرد می گیرد و فریاد می کشد « باید بزنم ؟ »



Les Britanniques s'amuse en Afrique. Photo : André Vltchek

بریتانیایی ها در آفریقا بازیگوشی می کنند. عکس : آندره ویچک

کارل گوستاو یونگ در نوشته های مختلف، فرهنگ غربی را «بیمارناک» ترسیم کرده است. او این موضوع را در نوشته های پسا جنگ دوم جهانی مطرح کرده ولی به ویژه یادآور شده که غرب در کوران سده های گذشته در سراسر جهان به جنایاتی هولناک دست زده است. احتمالاً به همین علت بوده که روانپزشکان و روانشناسان غربی عموماً خود محور بینی و دوری گزینی سیاسی نزد زیگموند فروید را ستوده اند ولی از سوی دیگر کارگوستاو یونگ را یا ندیده گرفته اند و یا نکوهش کرده اند.

صورت افراطی سادیسم یک بیماری روانی است. و غرب به روشنی نشانگرهای بیمارناک رفتاری نگران کننده و خطرناکی را در کوران سده ها از خود نشان داده است.

اجازه دهید به تعریفی که حرفه ای های بهداشت روانی از سادیسم به مثابه « اختلال شخصیتی سادیک » عرضه کرده اند نگاهی بیاندازیم، عارضه شناسی ای که به سادگی می توانیم برای ایالات متحده آمریکا و اروپا به کار ببریم.

تعریفی که در سایت Medigoo.com و بسیاری از سایت های مشابه می یابیم چنین است :

«... اختلال شخصیتی سادیک مجموعه ای متشکل از شقاوت رایگان، خشونت و رفتار تحقیر آمیز را گویند که حاکی از تمایل به تحقیر عمیق و فقدان کامل همدردی نسبت به دیگران است. برخی سادیکها «فایده

باورند « : به این معنا که خشونت آتشین خود را برای بدست آوردن وضعیت برتر و فرمانروایی بی رقیب در مناسبات به کار می برند...»

این موضوع را می دانیم، اینطور نیست ؟ این رفتار امپراتوری نسبت به هندوچین، چین، اندونزی، آفریقا، آمریکای لاتین، روسیه، خاورمیانه و دیگر مناطق جهان بوده است.

حال درباره نشانه های بیمارناک چه می توانیم بگوئیم ؟

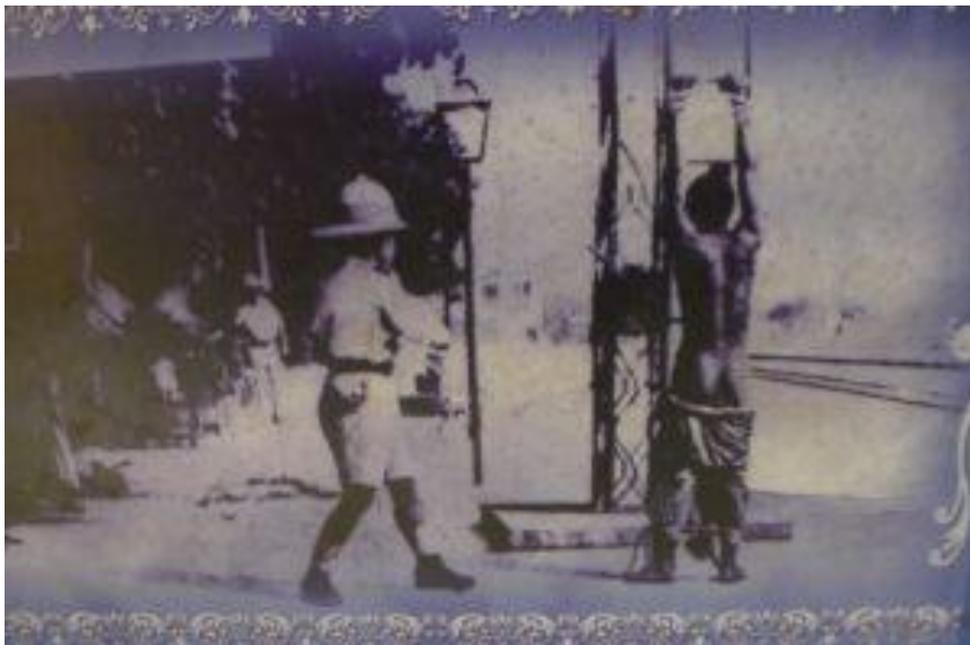
« افراد مبتلا به سادیسزم عموماً دچار ضعف کنترل بر رفتارهایشان هستند که غالباً به شکل خصوصیات نامطلوب یا بد سرشتی، تحریک پذیری، ضعف در تحمل محرومیت و سرشت فرادست مدار بروز می کند. سادیکها از دیدگاه مناسبات شخصی با دیگران، افرادی سرسخت، مخاصم، حيله گر، از همدردی با دیگران بی بهره بوده و در رابطه با آنانی که حقیر و فرودست می پندارند یا سردی و خشونت رفتار می کنند. از دیدگاه فکری، غالباً دچار انجماد ذهنی و با مدارای اجتماعی بیگانه اند، شیفتگی خاصی برای سلاح ها، جنگ جنایت و یا جنایتکاران نشان می دهند. عموماً سادیکها را به مثابه افرادی شناسائی کرده اند که در جستجوی موقعیت برتر اجتماعی بوده تا بتوانند برای پاسخگوئی نیازهای باطنی شان برای تسلط و کنترل دیگران و یا مجازات سخت و تحقیر دیگران استفاده کنند...»

با چنین تعریفی، تنها کافی ست تا «دولت سادیک» یا «فرهنگ سادیک» را جایگزین « فرد سادیک» کنیم. آیا برای این بیماری درمانی وجود دارد ؟ آیا فرد سادیک می تواند به شکل مؤثر و با موفقیت تحت درمان قرار گیرد ؟

حرفه ای های بهداشت روانی بر این باورند که « درمان اختلال شخصیتی سادیک خیلی طول می کشد و به زمان طولانی نیازمند است...»

بسیاری از سایت ها و نشریات به روشنی نوشته هایشان را مشروط به عدم قبول مسئولیت اعلام کرده اند و نوشته اند : «اطلاعات زیر به هدف شیوه درمانی منتشر شده است. اطلاعات منتشر شده نباید در صورت فوریت پزشکی مورد استفاده قرار گیرد...»

امروز، بشریت به چهار راه رسیده، و با فروپاشی روبرو شده و به «فوریت پزشکی» منحصر نیست. به زودی جهان مجبور خواهد بود که برای بقای خود مبارزه کند.



استعمارگر بریتانیایی مرد پنجابی را شلاق می زند. عکس: آندره ویچک

به دلیل اختلال شخصیتی سادیک غرب و امپراتوری غرب.

برای نمونه، می توانیم پرسیم که با وجود سوریه، چه آینده ای برای ما وجود خواهد داشت؟ پسکوپات سادیک چه بلای سر کشوری خواهد آورد که نمی خواهد تسلیم شود و تن به فاحشگی دهد، ملتش را قربانی و برای رحمت الهی دعا کند؟ «مجازات» تا کجا ادامه خواهد یافت؟

اخیراً شلیک 103 موشک را به روی دمشق و حمص دیدیم. ولی این فقط کاری بود که امپراتوری برای سرگرم کردن توده هایش انجام داد. امپراتوری کارهای بسیار شرورانه تر و خشن تری علیه ملتی بکار برد که از بزرگداشت امپریالیسم غرب و جزم اندیشیهایی «نوحامق ها» [نئو محافظه کاران] سرپیچی می کرد. برای نمونه، «حرفه ای های» امپراتوری دهشتناکترین گروه های تروریست متشکل و مسلح را به وجود آورده و آن را در پیکره سوریه تزریق کردند.

و البته شکنجه ادامه دار می شود. بنظر می رسد که این دفعه داستان بر اساس برداشتی از اثر مارکی دو ساد خواهد بود، بر اساس رمان ژولیت، و نه ژوستین. می دانید که در ژوستین، زنها فقط دست و پا بسته کشیده می خوردند و سپس به آنها تجاوز می شد. در رمان ژولیت اثر مارکی دو ساد، زنها را قطعه قطعه می کنند، زنده، آتش می زنند و سپس آنان را قطع عضو می کنند. اگر خواندن ژوستین هنوز ممکن باشد، هیچ انسان عادی قادر به تحمل 700 صفحه خون ریزی شقاوت آمیز ژولیت نخواهد بود.

ولی سیاره ما به خشونت دهشتناک امپراتوری غرب بیمار عادت کرده است.



آفیش باغ وحش انسان در موزه نظامی پاریس : عکس : آندره ویچک

مردم رویدادهای کشورهایمانند افغانستان، سوریه، عراق و لیبی را به مثابه «گزارش» نگاه می کنند و نه پرونده روانپزشکی بیماری که در وضعیت وخیمی به سر می برد.

دهشتناکترین «رمان» تاریخ جهان ما با همه خشونت و سادیسم بی بدیلش بدست اروپا و سپس همکار جوانش ایالات متحده آمریکا قرنهای پیش نوشته شده است.

و انسانها در بسیاری از مناطق جهان ما به اندازه ای به این همه خون ریزی شقاوت آمیز در پیرامونشان عادت کرده اند که دیگر حالشان را به هم نمی زند، وحشت زده نمی شوند، علیه سرنوشتی که گریانشان را گرفته شورش نمی کنند. و تنها به تماشای تجاوز رسمی به سرزمینها، فروپاشی و ویرانی کشورها یکی پس از دیگری بسنده می کنند.

بیماری روانی «نویسنده» انکار ناپذیر است. و این بیماری واگیردار است.

خشونت افراطی که جهان را بلعیده بود به سهم خود نزد قربانیان موجب گسترش نوروپاتیهای و وضعیتهای متنوع روانی شد (مازوشیسم، اشکال افراطی فرمانبرداری، و بسیاری واکنش های بیمارناک دیگر که در اینجا فقط از دو تا از آنها نام بردم).

خشونت افراطی و دائمی که از سوی غرب «تجویز» و سازماندهی شده بخش مهمی از جهان را در کرختی نوروتیک فرو برده است. مانند زنی محصور در ازدواج با مردی خشن و متعصب مذهبی در جامعه ای سرکوبگر، گوئی سرانجام جهان از مقاومت در مقابل فرامین و استبداد غرب دست کشیده و سرنوشت خود را پذیرفته است.

«سندرم استکهلم» در بسیاری از مناطق جهان گسترش یافته است: به این معنا که قربانیان پس از ربوده شدن و تحمل زندان، شکنجه، تجاوز و تحقیر عاشق جلاد خود می شوند و با پذیرش جهان بینی او با کمال میل از او فرمانبرداری می کنند.

بی گمان چنین ساز و کاری هیچ شباهتی به یک وضعیت عادی و سالم و طبیعی ندارد!



آزادی - برابری - برادری. شاید برای فرانسویها، ولی نه برای ویتنامیهای استعمار شده. عکس: آندره ویچک

در آفریقا، آمریکای لاتین، خاورمیانه، رویدادهای شگفت انگیزی روی می دهد! عده ای از این ملت‌های غارت شده و ویران شده طی سده ها بدست مستبدان اروپائی و آمریکای شمالی با مسرت خاطر و افتخار به سوی پاریس، برلن، لندن، مادرید، نیویورک و دیگر شهرهای غربی پرواز کردند تا سرانجام «بیاموزند»، «تحصیل کنند» که چگونه باید کشور خودشان را اداره کنند. بطور عمومی و کلی، فاحشگی فکری به این آشکاری هیچ شرم و نشان جراحی را بر نمی انگیزد.

بسیاری از قربانیان هنوز آرزو می کنند که مانند دژخیم خود باشند یا بشوند و حتا فراتر از این. بسیاری از سرزمین های استعماری، قدیمی و جدید، بی هیچ تزلزلی به اروپائی هائی گوش می دهند که به ازای حقوق مکفی به آنان «شیوه حکومت داری خوب و مناسب»، «مبارزه علیه بزهکاری» و «دموکراسی» را می آموزند.

رسانه ها در کشورهای غیر غربی مستقیماً گزارشات آژانس های خبری غربی را تکرار می کنند. حتا رویدادهای محلی توسط همین اروپائی ها و آمریکای شمالی های «پارسا» و «برتر» تعریف و تفسیر می شود و نه روشنفکران محلی. [از دیدگاه عمومی] روشنفکران محلی فاقد اعتبارند و نسبت به آنان هیچ اعتمادی وجود ندارد، فقط چهره های سفید با لهجه انگلیسی، فرانسوی یا آلمانی جدی گرفته می شوند.

انحراف روانی؟ انحراف روانی چیست؟ البته که چنین رفتارهایی انحرافی ست! بسیاری از روشنفکران [و روزنامه نگاران] که به دولتهائی که مشتری آنانند خدمت می کنند، وقتی آنان را به پرسش می گیرم، می پذیرند که تا چه اندازه دیکتاتوری جهانی بیمار است ولی به محض اینکه میز گفتگو را ترک می کنند، دوباره به فعالیتها و روشهای قدیمی ادامه می دهند، یعنی قدیمی ترین حرفه در تاریخ جهان [فاحشگی].

این وضعیت واقعاً باور نکردنی ست. یا دست کم بی اندازه متناقض، عجیب و پوچ است. حتا یک تیمارستان از این سیاره عزیز ما عاقلانه تر بنظر می رسد.

با وجود این، روانپزشکان و روانشناسان به ندرت به تحلیل و بررسی نوروپیکها و بیماریهای روانی سیاره خشونت دیده و استعمار شده می پردازند. روانپزشکان و روانشناسان [و روانکاوان] تقریباً هرگز مجریان اصلی این مصیبتها را شناسائی و معرفی نمی کنند. بلکه کاملاً بر عکس، اغلب روانشناسان [و روانکاوان] و روانپزشکان در پی طلا می گردند: با تشویق خود محور بینی یا حتا با خدمت به شرکتهای بزرگ کوشیده اند تا در راستای کنترل بیشتر، بهره کشی بیشتر و مؤثر تر «کارمندان را بهتر درک کنند». «پزشکان» دیگری حتا تا خدمتگذاری مستقیم به امپراتوری پیش رفته اند و کوشیده اند تا به سرکوب [به زبان محکمه پسند: «صلح آمیز سازی»] میلیارها انسانی که در استعمارکده های قدیم و جدید غرب زندگی می کنند یاری رسانند.

در سال 2015، من به عنوان سخنران به گردهمائی روی موضوع «از روانشناسی تا صلح» که در ژوهانسبورگ و پرتوریا در آفریقای جنوبی برگزار می شد دعوت شده بودم (به میزبانی دانشگاه افسانه ای آفریقای جنوبی UNISA).

در کوران این گردهمائی جذاب با روانشناسان معتبر در سطح جهانی، من از اثرات جنگ و امپریالیسم در جهان درونی انسانها [یعنی از دیدگاه روانشناختی] حرف زدم، ولی به دقت به سخنرانی های دیگران نیز

گوش می دادم. مطالب شوک آوری شنیدم و خیلی آموختم. برای نمونه، پروفیسور مایکل وسلز Michael Wessells دربارهٔ موضوع «حقوق بشر و تخلفات روانشناسی آمریکائی : تضعیف اخلاق حرفه ای در دوران بازجوئی زیر فشار» از دانشگاه کلومبیا در نیویورک دربارهٔ روانشناسان آمریکائی که در شکنجهٔ زندانیان سیاسی شرکت داشته اند سخنرانی کرد.

بجای عارضه شناسی امپراتوری به دلیل ابتلا به اختلال شخصیتی سادیک و دیگر رفتارهای خشونت آمیز و خطرناک، بسیاری از روانشناسان به شکنجهٔ آنانی می پردازند که علیه این نظم غیر قبول جهانی مخالفت می کنند.



نام و عکس های شیلیائی هائی که بدست حکومت نظامی طرفداران امپریالیسم آمریکا کشته شده اند. عکس : آندره ویچک

آنانی که از آموختن درس های غرب سرپیچی کنند، عاشق غرب نشوند و یا دست کم وفادارانه به او خدمت نکنند به سختی مجازات می شوند.

تازیانه بر تن برهنه فرود می آید. ملت‌هایی چند به تمامی از بین می روند، کشتار جمعی در همه قاره ها. تیمور شرقی، افغانستان، عراق : و این روند هرگز از حرکت شقاوت‌بار خود باز نمی ایستد.

من گفتمان نمایندگان آمریکائی و به ویژه بریتانیائی را وقتی که درباره سوریه و حتا روسیه حرف می زدند پی گیری می کردم. آنچه در ذهن من تداعی شد، عکس آن مرد پنجابی در هند بود. عکس های قدیمی تاریخی مردان هندی را به یاد می آورم که بریتانیائی ها در حالی که آنان را آویزان کرده اند، شلوارشان را پائین کشیده اند و در اماکن عمومی شلاق می زنند.

این نوع کارها از سده های پیش هنوز ادامه دارد. روشن است، این نوع کارها آنان را به هیجان وا می دارد، این یعنی دموکراسی، احترام به حقوق بشر و حقوق ملت‌ها و فرهنگ های دیگر !

اگر فردی نخواهد شلوارش را پائین بکشد، او را می گیرند و با خشونت تمام شلاق می زنند.

داستانی را که یک دوست اوگاندائی برایم تعریف می کرد به یاد می آورم :

« وقتی بریتانیائی ها به آفریقا آمدند، به جائی که امروز اوگاندا نامیده اند، ارتش آنها وارد دهکده ما شد و نخستین کاری که کردند این بود که قوی هیکل ترین مرد دهکده را انتخاب کردند، او را گرفتند و به درخت بستند و سپس فرمانده بریتانیائی به این مرد تجاوز کرد. «سودومیزاسیون» در حضور همه مردم. با چنین شگردی بود که به بومیان نشان می دادند که در اینجا چه کسی فرمانروائی می کند.»

کدام نماد !

وای که چقدر فرهنگی که از سده های گذشته تا امروز جهان ما را کنترل می کند از سلامت کافی برخوردار است !

یکی از مسائل مصیبت بار درباره بیماری‌های روانی این است که عموماً بیمار نمی داند که به بیماری مبتلا شده و رنج می برد.

برای بقیه جهان، [برای بازماندگان مصیبت امپریالیسم و استعمار] وقت آن رسیده است که غرب را به مثابه بیمار روانی مد نظر قرار دهند و نه «رهبر جهان آزاد و دموکراتیک».

ما باید بیاندیشیم، گردهم بیائیم تا استراتژی مناسبی را برای رویارویی با این وضعیت نابسامان و بد شگون، در واقع برای مقابله با این وضعیت دهشتناک پایه ریزی کنیم!

زیرا اگر نخواهیم این وضعیت را به درستی درک کنیم و واکنش نشان دهیم، در وضعیت خطرناکی قرار خواهیم گرفت: در غیر این صورت خیلی به سادگی می‌توانیم با بولپهوسی‌های انحرافی بیماری که به اختلال شخصیتی سادیک مبتلا شده، با تمایلات شدید تجاوز کارانه و واقعاً خطرناک سازش کنیم.

Andre Vltchek

آندره ویچک فیلسوف، رمان‌نویس، تهیه‌کننده و روزنامه‌نگار تجسسی ست. او مناطق جنگی را در دوازده کشور پوشش خبری داده است. سه کتاب از آخرین‌هایش «انقلاب بزرگ سوسیالیست اکتبر»، رمان انقلابی «آورو» و پر فروش‌ترین پرونده تاریخی «درنگ‌هایی درباره دروغ‌های امپراتوری».

La source originale de cet article est Mondialisation.ca
Copyright © [Andre Vltchek](#), Mondialisation.ca, 2018

پیوند الکترونیک متن اصلی:

<https://www.mondialisation.ca/diagnostiquer-loccident-il-est-atteint-du-trouble-de-la-personnalite-sadique-tps/5625575>

ترجمه حمید محوی

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/19 مه 2018